

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت بیستم





آقای ذره



به نام خالق عشق

نازنینان سلام، وقت بخیر،

هر هفته با یک گلچین طلایی از برنامه گنج حضور

گلچین طلایی این هفته از برنامه ۸۱۸

◆ وقتی خدا شروع می کند به تغییرِ ذهنِ ما، سوال نکنیم!

◆ منِ ذهنی اگر شکسته باشد، موردِ استفادهِ منِ ذهنی دیگران قرار نمی گیرد.

◆ وقتی ما چیزی را می خوریم در مرکزمان قرار می دهیم، خورنده هم می شویم.

◆ هر چیزی را در مرکزمان قرار دهیم، با عینکِ همان به جهان نگاه می کنیم.

◆ اگر در این لحظه خدا مشغولِ کردنِ چیزی از مرکزِ ماست، ناراحت نشویم!

◆ آگاه باشیم که با چیزی همانیده نشویم، و آن را به حاشیه برانیم!

◆ کسی که با زمانِ روانِ شناختی، در گذشته و آینده ست نمی تواند در لحظه باشد!

◆ یک قلم که بسیار خطرناک است باورها هستند که آن ها را می پرستیم، و با آن ها همانیده می شویم. باورها از جنسِ فکر و عمل هستند، و نمی توانند مقدس باشند! آن چه مقدس است حضورِ خدا در ما، و اصلِ ماست!

◆ سه نکته مهم در داستان " موسی و خضر "

(۱) تمثیل سوراخ کردن کشتی، سوراخ کردن کشتی من ذهنی ما توسط خداست.

(۲) گشتن پسر، نماد کوچک کردن من ذهنی تا آن را به معرض نمایش نگذاریم، و من های ذهنی دیگران از آن سوء استفاده نکنند.

(۳) ترمیم دیوار، جهت مخفی ماندن گنج حضور ما تا به بلوغ عاطفی برسیم، و از دسترسی من های ذهنی دیگران در امان بماند.

چند نکته مهم در حکایت طوطی و بازرگان:

طوطی نماد هشیاری زندانی شده ما و بازرگان نماد من ذهنی دیگران، و زیاده طلبی.

(۱) تا وقتی آواز من ذهنی سر می دهیم در زندان ذهن اسیر هستیم.

(۲) جهت رهایی، به عمل باید در ذهن بمیریم.

(۳) طوطیان آزاد و پند دهنده، نماد بزرگانی چون مولانا جهت آزادی از بند من ذهنی.

◆ ما اگر می خواهیم از جنس زندگی بشویم، باید روی خودمان کار کنیم! با شناسایی همانیدگی‌ها.

◆ خدا هر لحظه با قضا، و کُن فکان دارد روی ما کار می کند، ما هم باید با او همکاری کنیم!

◆ عشق، اتحاد ما با خداست که از طریق تسلیم صورت می گیرد.

◆ فقر، و فقیر بودن یعنی مرکز را خالی کردن.

♦ با خاموشی است که قسمت های به تله افتاده " من " می رهد، و حضور ما از من ذهنی می جهد.

♦ یکی از اشکالات این است که مردم هر چه را می شنوند می خواهند با الگوهای همانیده که در مرکزشان قرار دادند تفسیر و قضاوت کنند، و بر حسب آن ها بفهمند.

♦ علت این که خیلی ها صادقانه دارند روی خودشان کار می کنند، و زحمت هم می کشند ولی پیشرفت نمی کنند، همین دیدن بر اساس الگوهای همانیده است.

♦ ما باید بدانیم هر چه تقریبا یاد گرفته بودیم غلط است.

♦ ما برای خوشبخت بودن نیازی به همانیدگی ها نداریم! نیازی به دنیا نداریم!

♦ پدر مادرها وظیفه دارند نگذارند بچه هایشان خود نمایی و مقایسه را یاد بگیرند.

♦ چگونه رشد طبیعی یک جوان به وسیله من ذهنی اش غصب می شود؟ به نمایش گذاشتن من خوشگل تر از تو هستم، قوی تر از تو هستم.

♦ وقتی مردم برای ما دست می زنند، به کی دست می زنند، خدا؟ به من ذهنی ما.

♦ هر کسی خصوصیت های منِ ذهنی را به نمایش می گذارد مورد سوء استفاده دیگران قرار می گیرد.

♦ هم لقمه ایم، هم لقمه خوار، چه جوری خورنده می شویم؟ وقتی چیزی را بخوریم و در مرکزمان قرار دهیم که همان " همانندگی ها " است.

♦ اگر کسی به باورهای ما توهین می کند درصدد اعتراض و ستیزه بر می آیم. آیا متوجه ایم که سبب ساز می خواهد ما متوجه این همانندگی ها بشویم؟

♦ ما همیشه در زیر نفوذ قضا، و کُن فکان هستیم، و زندگی نخواهد گذاشت که این نقطه چین ها در مرکزمان باقی بماند!

♦ شما از خودتان پرسید چه کسانی شما را خرج می کنند؟ وقت و هشیاری شما صرف چه کسانی می شود؟

♦ مولانا مرتب می گوید: زهر باش، اگر دانه باشی تو را می خوردند، غنچه باشی تو را می چینند، برو گیاه بام شو.

♦ خانه ساخته شده روی من ذهنی را ویران کنیم، بعد از عدم کمک می گیریم، و به کمک خرد زندگی خانه ای جدید می سازیم.

♦ بعضی از ما سرمست دردییم اما می گوییم نور مطلق ایم، این توهم است.

✨ شاد و بیدار باشید (ذره)




خانم زهرا از مشهد




با سلام و آرزوی سلامتی برای استاد شهبازی عزیز و خانواده محترم
گنج حضور.

برداشتیم را از ابیات ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴
از دفتر اول را به اشتراک میگذارم.


پیش چشمت داشتی شیشه کبود
زان سبب عالم کبودت می نمود

چون تو عینک های هم هویت شده به چشمت داری همه دنیا را تیره و تار
می بینی، فقط با آوردن عدم به مرکزت می توانی با نور بی رنگ یعنی نور
خدا بینی 

گر نه کوری، این کبودی دان ز خویش
خویش را بد گو، مگو کس را تو بیش

اگر کور دل نیستی، این کبودی و تیره گی را از مرکز خودت بدان که با آن
جهان را می بینی، پس بد خودت را بگو و از دیگران بد گویی مکن. 


مومن ار ينظر بنور الله نبود
غيب، مومن را برهنه چون نمود؟

اگر مومن یعنی کسی که مرکزش را عدم کرده با نور خدا نمی دید، پس
چطور ممکن بود که امور غیبی بر او آشکار شود، پس با تسلیم و
فضاگشایی و آوردن عدم به مرکزمان میتوانیم به بی نهایت او زنده
شویم 


چونکه تو ينظر به نار الله بدی
نیکوی را و اندیدی از بدی

چون که تو مرکز همانیده داری با آتش قهر خدا میبینی، پس نمی توانی
نیکوی را از بدی تشخیص دهی 

اندک اندک آب، بر آتش بزن
تا شود نار تو نور، ای بوالحزن

ای اندوهگین کم کم با آوردن عدم به مرکزت و تسلیم و فضا گشایی آب
حیات را بر آتش قهر خدا بزن تا آن آتش برای تو به نور هدایت تبدیل
شود 

تو بزن یا ربنا آب طهور
تا شود این نار عالم، جمله نور

پروردگارا، تو آب پاک کننده هدایت را بر این آتش هم هویت شدگیهایم
بزن تا همه آن ها تبدیل به نور شود. و این برای کسی که مرکزش را
عدم کرده امکان پذیر است 

باتشکر،

 زهرا از مشهد



آقای حسام از مازندران



با سلام و خدا قوت خدمت شما و همه دوستان

یکی از بزرگترین برکات گنج حضور، باز کردن معنای من ذهنی بود.

اصطلاح ترکیبی ساده ای که به خاطر استفاده زیاد، شاید از قدرت و وسعت معنی آن غافل مانده ایم.

و اینکه چه بسیار شناخت ما از نحوه ی شکل گیری و عمل کردن آن، در پیشرفت معنوی و بطور کل راحت تر گرفتن زندگی و کم شدن واکنش های ما نسبت به اتفاقات، کمکمان می کند.

واژه ای که در فرهنگ و دین ما به نام نفس از آن یاد می شده است و در ادامه به وسیله ی اقشار جامعه به دلیل باوری که از سختی راه مقابله با آن وجود داشته است، رهایی از آن غیر ممکن به نظر می رسید.

همانطور که مبارزه با آن را جهاد اکبر نامیده اند این تصور به وجود آمده است که غلبه بر آن فقط از عهده ی پیامبران و عارفان افسانه ای برمی آمده است.

با این باور اشتباه ما حتی به فکر شناسایی و تولد دوباره از آن نیفتاده ایم و خود را محکوم به داشتن و زندگی کردن با آن و در نهایت خاتمه دادن به حیات جسمی با آن دانسته ایم.

اما آقای شهبازی با ارائه‌ی اصطلاح من ذهنی و چگونگی به وجود آمدن آن و راه‌های علمی و به روز مقابله با آن با تکیه بر فرهنگ ایران که در آثار ارزشمند مولانا یکجا جمع شده است این انگیزه را در ما به وجود آورده اند که درست است من ذهنی بسیار پیچیده و حيله گر است، اما با عمل نمودن متعهدانه به یکسری روش‌های ساده و شدنی و صبر، امکان بستن دست و پای او و در نهایت جدا شدن به صورت کامل از او وجود دارد.

اینکه، ما را به عنوان خدائیت از من ذهنی و رفتارهای او که در حال حاضر بیشتر ما انسان‌ها به وسیله‌ی او می‌بینیم، فکر می‌کنیم و عمل می‌کنیم جدا می‌کند.

ما با شناختن چگونگی به وجود آمدن من ذهنی در خود و دیگران و اینکه اعمال و رفتارهای ما عوارضی هستند که در نتیجه‌ی یک بیماری به نام هم هویت شدگی و دیدن از طریق آنها بروز کرده‌اند، پذیرش بیشتری نسبت به رفتارهای خود و آنها پیدا می‌کنیم و کمتر دست به ملامت می‌زنیم.

آگاه می‌شویم که ما انسان‌ها امتداد خدا هستیم و این اعمال و رفتارهای آزاردهنده، به وسیله‌ی غلبه‌ی من ذهنیمان است که از ما سر می‌زند.

بنابراین ما خودمان و دیگران را به خاطر رفتارشان در من ذهنی ملامت نمی کنیم و شروع می کنیم به فضاگشایی و می پذیریم که اگر این رفتار آزاردهنده و غیر طبیعی هستند، به خاطر این سلطه ی من ذهنی ست و این در حال حاضر از کنترل خودمان خارج است و فقط زندگی می تواند به ما کمک کند تا متوجه این بیماری شویم و با زندگی همکاری می کنیم تا مرکز ما را از این بیماری شفا دهد که عوارض هم لاجرم در پی آن محو و فانی می شوند.

هیچ پدیده ای بدون اراده و خواست خداوند صورت نمی پذیرد و شکل گیری من ذهنی به امر خداوند برای مدت معینی جهت حفظ فیزیکی ما بوده است اما به وسیله ی او از طریق وحی و الهام به رسولان و بزرگان، راه شدنی، در دسترس و عملی رهایی از آن، تعلیم شده است.

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران



خانم مهردادخت از چالوس



سلام بر عشق.

سلام بر شما پدر بزرگوار و همه دوستان عزیز که گرما بخش زندگی ما شده اید.

مطلبی در مورد عشق از برنامه ۸۲۰ و غزل شماره ۴۹۹

🌻 زنده شدن به عشق 🌻

عشق جز دولت و عنایت نیست
جز گشاد دل و هدایت نیست

عشق یعنی یکی شدن با خدا و در وحدت با او بودن. با این عشق، دولت و نیک بختی او که شامل عقل، قدرت، هدایت و حس امنیت و به دنبالش شادی بی سبب و خلاقیت و برکات دیگر است نصیب ما می شود. و ما همیشه مورد عنایت و توجه خدا هستیم. اما چطور می توان به این عشق دست یافت؟

برای این مقصود هر لحظه باید گشاده دل و فضاگشا باشیم. هرچه در برابر اتفاقات لحظه فضاگشا باشیم یعنی مقاومت و ستیزه نکنیم و هر لحظه بله بگوییم یا بگوییم خدایا ما نمی دانیم دانا تویی، آنوقت هدایت خدا هم شامل حال ما می شود. و دیگر همانیدگی ها ما را نمی کشند و هدایت نمی کنند. پس ما به عشق و خدا زنده می شویم و این عشق و زندگی را در دیگران هم به ارتعاش در می آوریم.



ما در طول زندگی مان با خیلی از باورها و الگوهای عمل مثل عبادت و کارهای خیر و این باور که اگر فلان آیه را به خود بدمم شفا می یابم یا در امانم و غیره همانیده شدیم. در صورتی که شفا و زندگی اصیل از مرکز آینه شده ما می آید. حال اگر این باورها را کنار بگذاریم و زندگی از آنها نخواهیم، دیگر با مذاهب مختلف نمی جنگیم و با ذهنمان خوب و بد نمی کنیم. و این خداست که میداند چه راهی درست است و چه راهی غلط. چون هدایت کننده اوست. و دیگر تلاش نمی کنیم که دیگران را هم مجبور کنیم تا باور ما را بپذیرند یا آنها را عوض نمی کنیم. با این فضاگشایی به عشق زنده می شویم.

عشق را بوحنیفه درس نکرد
شافعی را درو روایت نیست

این دو مذهب مانند سایر مذاهب با الگوهای فکری و عملشان مردم رو
به باور پرستی مشغول کردند و با باید و نباید های خود به عشق واقعی
نرسیدند.



وقتی مرکز مان را باز و بازتر می کنیم و خدا در بر ما می آید، او را در دلمان بیشتر حس میکنیم و دیگر با ذهنمان کفر و ایمان نمی کنیم. چون دین و ایمان ما ملاقات با خدا و دائماً با او بودن است نه به چیزهای آفل روی آوردن و زندگی گرفتن از آنها. در این حالت هم ما به عشق زنده شده ایم.

تا آمدی اندر برم شد کفر و ایمان چاکرم
ای دیدن تو دین من وی روی تو ایمان من
دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۸۶



ما از آیه ز کرّما متوجه شدیم که خدا ما را گرمی داشته و ما را شاه شمرد.
و ما را بر همه موجودات برتری داد یعنی گفت این انسان هست که می تواند به عشق او زنده شود.
به همین دلیل هم می توانیم در خشکی یا ذهن باشیم و از ذهنمان استفاده کنیم و هم پا به دریا یا فضای یکتایی بگذاریم.
اما شرط بودن در فضای یکتایی و با او یکی شدن، تسلیم محض شدن است.
در آن صورت خدا ما را سوار بر کشتی هوشیاری اولیه می کند و از خشکی یا ذهن به سوی فضای یکتایی می برد و ما به عشق زنده میشویم و از برکات و دم او و کوثر و فراوانی اش بهره مند می گردیم.

تو ز کرّما بنی آدم شهی
هم به خشکی، هم به دریا پانهی

که حَمَلْنَا هُمَّ عَلَي الْبَحْرِ به جان
از حَمَلْنَا هُمَّ عَلَي الْبَرِّ، پیش ران

مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۷۳ و ۳۷۷۴

به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر
مرکب) مراد روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه ها روزی دادیم و آنها را بر
بسیاری از آنچه آفریدیم چنانکه باید و شاید برتری دادیم.



سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰



پس ای انسان، بدان هر چند تو از نظر جسمی شبیه حیوانی و مثل آنها دست و پا و گوش داری ولی از نظر جان و هوشیاری مثل فرشته ها هستی یعنی می توانی هم در جسم باشی و با فکرهایت کارهای خود را بکنی و هم در آسمان یا فضای یکتایی باشی.

این کار هم با تسلیم و فضای گشایی دائم صورت می گیرد و در آن صورت با عشق در وحدت می مانی.

تو به تن حیوان، بجانی از ملک
تا روی هم بر زمین، هم بر فلک

غزل ۶۳۶ مربوط به عشق  

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید
در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید
کزین خاک برآید سماوات بگیریید

بمیرید بمیرید و زین نفس ببریید
که این نفس چو بند است و شما همچو اسیریید

یکی تیشه بگیری پی حفره زندان
چو زندان بشکستید، همه شاه و امیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا
بر شاه چو مردید همه شاه و شهیرید

بمیرید بمیرید و زین ابر برآید
چو زین ابر برآید همه بدر منیرید

با سپاس فراوان. مهردخت از چالوس



خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه ۸۲۱

برگذری در نگری، جز دل خوبان نبوی
سر مکش ای دل که از او هر چه کنی جان نبوی

غزل شماره ۲۴۵۵ از دیوان شمس مولانا، بحری از اسرار. اسرار گذر
زندگی از گذرگاه عدم در مرکز انسان، اسرار نظارت زندگی بر مرکز
انسان و قداست بخشیدن به ترازوی درون، اسرار محبوبیت خوبان،
اسرار بندگی و آزادگی، اسرار معامله و مبادله یا قانون جبران، اسرار زنده
شدن به زندگی، و اسرار وعده های زندگی و حقانیت آن.

اکنون بگویم سر جان در امتحان عاشقان
از قفل و زنجیر نهان هین گوش ها را بر گشا
غزل ۲۷

و اما اسرار گذر زندگی از گذرگاه عدم در مرکز انسان در این لحظه، و نظارت مستمر زندگی بر مرکز انسان: تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه و رضایت از آن چهار برکت عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را به ارمغان دارد. چهار برکتی که خوبرویان به واسطه بندگی و آزادگی، به واسطه فضا گشایی و بلی گفتن به اتفاق این لحظه از آن برخوردار و دیگران را نیز بهره مند می سازند.

خوب رویان آینه خوبی او
عشق ایشان عکس مطلوبی او
۳۱۸۱-۶

و این چهار برکت، یعنی عقل، حس امنیت و هدایت و قدرت در خوب رویان
است که خلاقیت و آفرینش زندگی را با ترازوی موزون خود از فکری
خلاق به فکر خلاق دیگر و از کاری عاشقانه به کاری عاشقانه دیگر سیر
می دهد.

این ترازو بهر این بنهاد حق
تا رود انصاف ما را در سبق
۱۸۹۹-۴

مرکز عدم در وجود انسان ترازوی درون را موزون و بر داد و ستد مرکز انسان نظارت دارد.

داد و ستدی که با شناسایی همانیدگیها و پرهیز و شکر و صبر شروع، و عدم را در مرکز مستقر می کند.

و این است اسرار معامله یا قانون جبران که همان شناسایی و زیر بار رفتن همانیدگیها و پرهیز کردن همراه با درد هوشیارانه و کار و تلاش جانی و مالی با مرکز عدم است.

در غیر اینصورت، هر گونه معامله و مبادله و هر گونه کار و تلاش با مرکز همانیده شده انسان را به حرص و گدایی می کشاند.

برای ذهن همانیده شده با دردها و باورها و متعلقات، بسیار سنگین است که همانیدگیها را شناسایی و زیر بار رفته و پرهیز کند.

برای ذهن، ترازو و میزان درون و قانون جبران کاملا ناشناخته و بیگانه است.

ذهن با خاصیت دو بینی، خود را جسم تصور کرده و از دیگران جدا می بیند.

و همین جدایی است که او را به دام گذشته و آینده انداخته و در گرداب و انرژی مخرب حاصل از مقاومت و قضاوت و ناشکری غرق می کند.

چون بمردی تو ز اوصاف بشر
بحر اسرار ت نهی بر فرق سر
۱-۲۸۴۳

با خاموش کردن ذهن از طریق عدم مقاومت و قضاوت در برابر اتفاق این لحظه با صبر و شکر و پرهیز، با مردن به صفات ذهن همانیده شده است که اسرار وعده های خداوند آشکار و حقانیت آن ثابت می شود.

وعده هایی که با وعده های دروغین ذهن همانیده شده کاملاً متفاوت و مجزاست.

وَعْدَةٌ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ فِي سُورَةِ مَائِدَةٍ آيَةٌ ٩
وَعْدَةٌ خِلَافَتٌ بِرُؤْيِ زَمِينٍ فِي سُورَةِ نُورٍ آيَةٌ ٥٥

و یکی از بیشترین و مهم‌ترین وعده‌هایی که خداوند به بندگان داده،
وَعْدَةٌ قِيَامَتٍ وَ قَرِيبٌ الْوُقُوعُ بُوْدُنِ اَنْ اَسْت. وَعْدَةٌ زَنْدَه شَدْنِ بَه
زندگی در این لحظه به شرط تسلیم و پذیرش و فضا‌گشایی و رضایت از
این لحظه ابدی. همچنین آثار و انعکاس این فضا‌گشایی بصورت شادی
بی سبب، آفرینش و خلاقیت و فراوانی در بیرون:

که وعده‌های خداوند حق است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش از
خدا صادق‌تر باشد.

وعده ها باشد حقیقی دلپذیر
وعده ها باشد مجازی تاسه گیر
۱۸۰-۱

وعده اهل کرم گنج روان
وعده نا اهل شد رنج روان.
۱۸۱-۱

والسلام
با احترام، مریم از اورنج کانتی



خانم زهره از امل





سلام به جان دوست که هر چه داریم از اوست

برنامه ۸۲۲ (قسمت دوم)
مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۳۱۰۴

🦋 مدار خوار دلی را اگرچه خوار بود
🦋 که بس عزیز عزیزست دل در آن خواری

مولانا به ما تاکید میکند حتی اگر دلی که پر از خواری و ذلت هم هست
هیچ وقت آن دلی که دل نیست را کوچک مدان چرا که برای خداوند
بسیار عزیز و گرامیست و دوستش دارد. چون امکان دارد همچین دلی
روزی به بینهایت و ابدیت الهی وصل شود.

دل خراب چون منظرگه اله بود 
زهی سعادت جانی که کرد معماری 

خانه خداوند فقط در دل انسان ها جای گرفته است. خوشا به حال
انسانی را که تماما خودش را در خدمت خداوند قرار داده هست و خانه
دلش را فقط برای خداوند ساخت نه چیزهای بیرونی.

🦋 عمارت دل بیچاره دو صد پاره
🦋 ز حج و عمره به آید به حضرت باری

به پیش خداوند حضرت حق دلی که دو صد پاره هست، از حج و عمره
بهتر هست و ارزش بیشتری دارد. پس معلوم میشود تنها خداوند
خواستار دلمان هست.



کنوز گنج الهی دل خراب بود
که در خرابه بود دفن گنج بسیاری

کنوز: اندوخته ها



در زمان قدیم گنج ها را در جاهای متروکه دفن میکردند. اندوخته ها و گنج الهی هم در دل خراب ما قرار دارد. حالا این گنج چیه؟ شادی بی سبب، گذشت و بخشش، ایثار و محبت و برکت و فراوانی از طرف زندگی وجود دارد که متاسفانه از اول ما این دارایی را داشته ایم ولو اینکه ما اشتباهی، پشت سر هم راه را گم کردیم و روی گنج را با چیزها پوشاندیم و اصلا خوب ازش استفاده نکرده ایم چون آگاه نبودیم که همچین خردی را داریم ما بایستی تا زمان اندکی با چیزها همانیده بودیم مثلا تا سن ۱۰ یا ۱۱ سالگی.

اما با حرص خواستن هر چه بیشتر بهتر پیش رفتیم و مسئله و درد درست کردیم و با ذهن خواستیم مسائل را حل کنیم که به قول آقای شهبازی از یک مسئله که حل نشده که هیچ چهار تا مسئله دیگه از شکمش میپره بیرون.

و هزاران بار شکر خداوند مشتری هل اُتی، که تنها خداوند هست که ما را مورد مشمول لطفش قرار میدهد و اینچنین دل خرابمان را خریدار هست.

کمر به خدمت دلها ببند چاکروار 
که بر گشاید در تو طریق اسراری 

انسانی که خودش را در خدمت زندگی قرار داده هست با تمام تلاش و قوا به پیش میرود و خوب با زندگی هماهنگ و متعهد هست میداند اگر کوچکترین خطایی کند، تاوانی دارد او میداند باید انصتوا را خوب گوش کند. و همیشه هوشیار و بیدار هست و میبند خداوند از طریق او چه اسراری را نشانش میدهد. خداوند میگوید من چاکروار به خدمت همچین دلهایی میایم. تو فقط فضا را باز کن.

گرت سعادت و اقبال گشت مطلوبت 
شوی تو طالب دلها و کبر بگذاری 

انسانی را که همیشه در جستجوی حقیقت وجودی انسان هست حقیقتاً از اعماق وجودش پر از خوشبختی و سعادت و فراوانی بر خوردار هست. که زندگی به او میگوید وقتی به اسرار من پی بردی و حتی یک ذره دمی از شراب نابم را چشیدی دیگر حاضر نیستی کارهای خودخواهانه ات را انجام بدهی بلکه با تسلیم و صبر و کوشش حاضری خودخواهی های خودت را کنار بگذاری و طالب دیگر دلهایی شوی که من در آن جای دارم.

و در پایان،

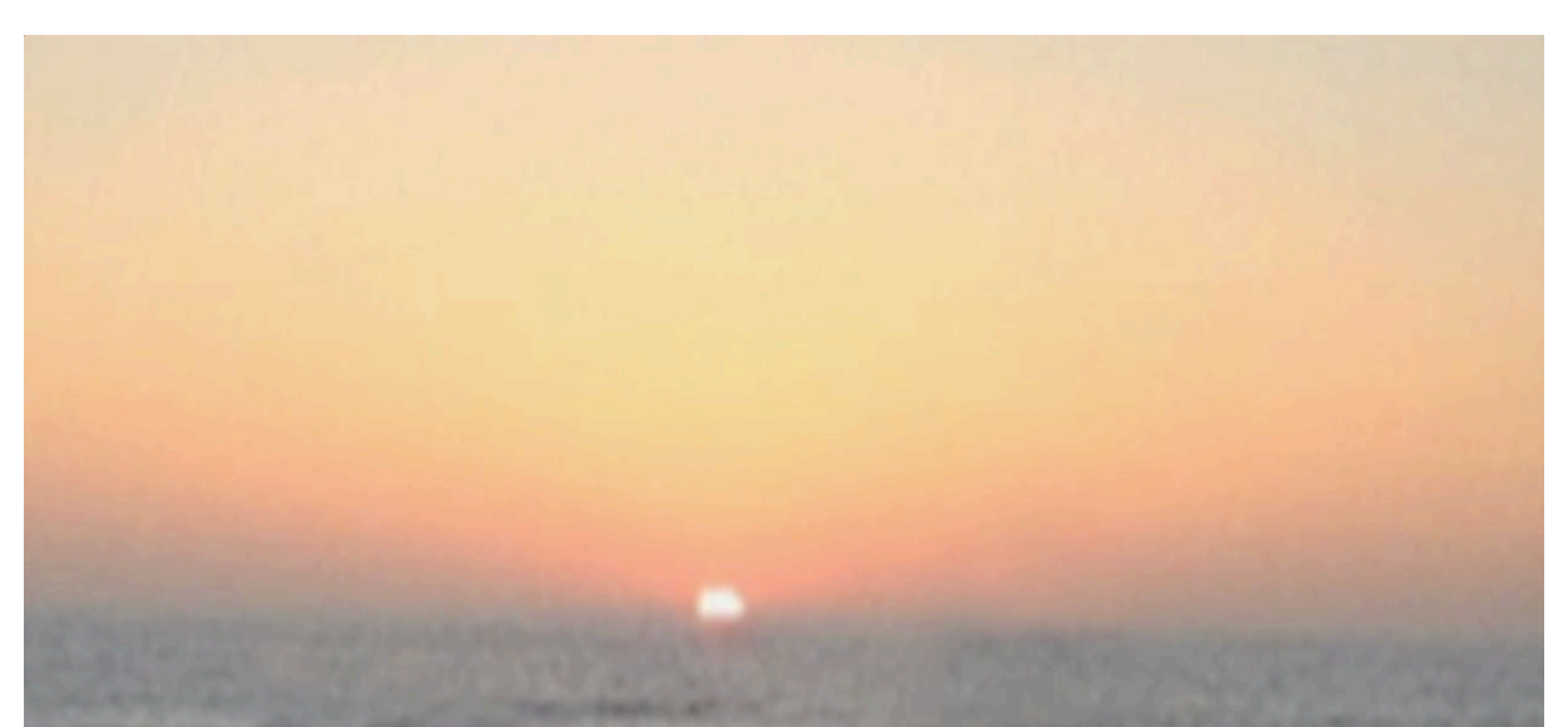
ممنونم از خداوند و مولانای جان و استاد نازنینم، شهبازی جان و دوستان
محترم. همه این آموزه ها را از برنامه شما دارم درود بر شما چراغ راه
همه ما گنج حضوری ها 🙏👏😊

با احترام زهره از امل 🍀❤️😊



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com